

## افول ستاره آمریکا و طلوع فکر خلافت

رئیس‌جمهور چهل‌وهفتم آمریکا، دونالد ترامپ، به قدرت رسید تا با میراثی سنگین از بحران‌ها در داخل و خارج کشور روبه‌رو شود و با چالش‌های بزرگی که جایگاه آمریکا را متزلزل ساخته‌اند، مقابله کند. با این حال، ترامپ که مردی سرسخت و به خود اطمینان دارد و فنون مبارزه و کشمکش را به‌خوبی می‌داند و ناامید نمی‌شود، حتی رقبایش را ترساند و خود را به رهبری حزب تحمیل کرد و اکنون برای بار دوم با قدرت به کاخ سفید بازمی‌گردد، درحالی‌که پیروزی قاطعی بر رقیب دموکرات خود، کامالا هریس، به‌دست آورده و از حمایت شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری برخوردار است؛ چه شاخه سرمایه‌داری کلاسیک مانند شرکت‌های نفت و اسلحه و راه‌آهن و غیره که اصلاً از پایگاه‌های اصلی حزب جمهوری‌خواه هستند و او را پشتیبانی می‌کنند و چه شرکت‌های سرمایه‌داری فناوری مانند شرکت‌های دره سیلیکون: متا، اپل، آمازون و دیگران که در انتخابات از کامالا هریس حمایت کردند، اما زود به صف حامیان ترامپ پیوستند و بیشتر آن‌ها مبلغ یک‌میلیون دلار برای مراسم تحلیف ترامپ پرداختند. ترامپ این بار با اندیشه‌ها و برنامه‌های جناح راست محافظه‌کار به قدرت رسیده است، جریانی سیاسی که از آغاز پیدایش آمریکا شکل گرفت و در دهه پنجاه قرن گذشته به‌عنوان جریانی مؤثر تثبیت شد و به دنبال حکومت مرد سفیدپوست پروتستان و بازگشت به ارزش‌های خانواده است و از مشهورترین چهره‌های سیاسی آن، رئیس‌جمهور ریگان است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمان آمریکا سرعت در تغییر است، زیرا به‌شکل اساسی بر مطالعات مراکز افکار و اندیشه تکیه‌دارند؛ بنابراین، سیاست‌های ترامپ در این دوره ریاست‌جمهوری خود، برگرفته از اندیشکده Heritage Foundation است؛ مؤسسه‌ای پژوهشی و آموزشی که در سال ۱۹۷۳ تأسیس شد و بودجه سالانه‌اش حدود ۸۰ میلیون دلار است و از مهم‌ترین مراکز اندیشه جناح راست محافظه‌کار به‌شمار می‌رود. تأسیس این اندیشکده واکنشی بود به پیدایش چند اندیشکده لیبرال همچون مؤسسه بروکینگز. مطالعات بنیاد هریتیج نقش برجسته‌ای در پیروزی رئیس‌جمهور ریگان در جنگ سرد دهه هشتاد قرن گذشته داشت.

سیاست‌های کنونی ترامپ ریشه در یک پژوهش دارد که بنیاد محافظه‌کار «هریتیج» در سال ۲۰۲۳ منتشر کرد و به نام «پروژه انتقال ریاست‌جمهوری ۲۰۲۵» شناخته می‌شود. طرح‌های این پروژه در کتابی با توصیه‌های سیاسی گردآمده است به نام: **Mandate For Leadership: The Conservative Promise** (تفویض رهبری، وعده محافظه‌کارانه) هزینه تهیه این پژوهش ۲۲ میلیون دلار بوده و ترامپ اکنون عملاً همان سیاست‌ها را پیاده می‌کند. این پروژه هدفش تفکیک و تضعیف ساختار دولت عمیق، بازگرداندن قدرت به مردم، پایان دادن به شکاف سیاسی آمریکا به سود جناح راست محافظه‌کار، ترمیم شکست‌های داخلی و درمان بدهی فدرال است که به ۳۶٫۲ تریلیون دلار رسیده و در سطح خارجی نیز تقویت جایگاه جهانی آمریکا است.

خط‌مشی اصلی حاکم بر سیاست خارجی ترامپ بر کاهش هزینه‌ها، باج‌گیری و واداشتن دیگران به خدمت به منافع آمریکا مبتنی است.

در مورد سرزمین‌های اسلامی، سیاست ترامپ مقابله با بازگشت اسلام به‌ویژه خلافت است؛ زیرا خلافت تنها راه عملی تحقق اسلام در قالب یک دولت است. به همین دلیل، آمریکا حفظ پایگاه نظامی پیشرفته‌اش در منطقه، یعنی رژیم یهود (اسرائیل) را در اولویت مطلق قرار داده است.

از نظر ابزار و روش، ترامپ بر استفاده از قدرت سخت یا تهدید به به‌کارگیری آن تکیه دارد و کاملاً از قدرت نرم که گاه تأثیری ویرانگرتر دارد غافل است. به همین خاطر، کشتار جمعی در غزه را بی‌پرده و در برابر دوربین‌ها مرتکب می‌شود و می‌کوشد غزه را از ساکنانش تخلیه کند، درحالی‌که یهود را بازوی خود قرار داده و هیچ اعتنایی به احساسات مسلمانان یا آزادگان جهان ندارد. بلکه با حملات هوایی مستقیم به تأسیسات هسته‌ای ایران نیز قانون بین‌المللی و نهادهایی را که خود آمریکا برای تثبیت رهبری جهانی‌اش ساخته، زیر پا می‌گذارد. حتی برای کشاندن کشورهای بیشتری به «پیمان ابراهیم» و عادی‌سازی روابط با رژیم یهود تلاش می‌کند تا این رژیم را به برادر بزرگ‌تر دولت‌های دست‌نشانده منطقه بدل کند. شبکه «العربی» نیز به نقل از ترامپ آورده است: «کشورهای بسیاری هستند که می‌خواهند به توافقات ابراهیم بپیوندند و ایران مانع این راه بود». شکی نیست که ترامپ، مست‌قدرت و سرمست از تسلیم رهبران جهان به اوامر خود، از دو دسته واقعیت به کلی غافل است:

نخست: حقایقی درباره خود آمریکا و سیاست داخلی‌اش:

آمریکا گام بزرگی به سوی افول برداشته است و سیاستی که ترامپ در پیش گرفته، راهبرد ضعف است؛ تلاشی برای بازگرداندن عظمت از دست رفته کشورش تحت شعار «آمریکا را دوباره عظیم کنیم (MAGA)»؛ اما جامعه آمریکا با شکاف‌های عمیق داخلی روبرو است: گاه براساس سیاست و منافع، میان دولت و دولت عمیق و گاه براساس نژاد، میان سفیدپوستان و رنگین‌پوستان و سیاست‌های ترامپ خود، این شکاف‌ها را تشدید می‌کند و بر پایه دیدگاه جناح راست محافظه‌کار، در پی بازگرداندن حکومت به مرد سفیدپوست است. این همه نویددهنده ضعف هرچه بیشتر جامعه و دولت آمریکاست. آمریکایی که پس از جنگ جهانی دوم خود را سرچشمه آزادی و ارزش‌های والا معرفی می‌کرد حال آنکه خود روزگاری مستعمره چندین کشور اروپایی بود امروز پرده از چهره واقعی‌اش افتاده و ملتها دریافته‌اند که این کشور، بزرگ‌ترین استعمارگر عصر ما و امپراتوری شر مطلق است؛ کشوری عاری از هرگونه ارزش انسانی، همانند مغول و تاتار که جهان را ویران کردند؛ بنابراین، آمریکا شایستگی رهبری جهان را ندارد، مگر به اتکای نیروی ستمگرانه‌اش.

دوم: حقایق درباره اسلام و مسلمانان:

اسلام دین حقی است که از جانب الله سبحانه و تعالی نازل شده تا زندگی انسان را اصلاح کند. مسلمان حقیقی بنده الله سبحانه و تعالی است و الله سبحانه و تعالی، صاحب قدرت و عزت و فرمانروای ملکوت است که همه مخلوقات در برابر عظمتش خاضع‌اند. او یاری‌دهنده بندگان مؤمن خود در دنیا و آخرت است، چنانکه می‌فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» «ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند نصرت می‌دهیم». این مسلمان که به مقام عبودیت الله سبحانه و تعالی رسیده و بر او توکل کرده، نیرو و یاری‌اش را از الله سبحانه و تعالی می‌گیرد و هیچ ارزشی برای قدرت آمریکا و عظمت ظاهری آن قائل نیست و تاریخ خود بهترین گواه است.

رخدادهای سنگینی که طی دهه‌های گذشته امت اسلامی را به شدت درهم شکست و فرسود، نوع تفکر را تغییر داد و نگاه امت را به گذشته پرافتخار و حال نکبت‌بارش جلب کرد. امت اکنون معنای سخن عمر بن خطاب را درمی‌یابد: «ما قومی هستیم که الله سبحانه و تعالی با این دین به ما عزت بخشید؛ پس هرگاه عزت را در غیر آن بجوییم، الله سبحانه و تعالی ما را خوار می‌کند» و دریافته است که این دین، تنها در پرتو دولت خلافت بر پایه نبوت زنده و راهگشای بحران‌ها و مشکلات خواهد بود. از همین رو، فکر خلافت دوباره جان گرفته و به همت مخلصان در سرزمین‌های اسلامی اوج می‌گیرد و اکنون به خواست و مطالبه عمومی بدل شده است. حتی کفار استعمارگر به رهبری آمریکای در حال افول، می‌کوشند چوب لای چرخ این فکر بگذارند، اما هرگز نمی‌توانند؛ زیرا خلافت در قلب‌های مسلمانان زنده است و در ذهن‌های آگاهان به طرح و نقشه‌ای روشن برای اقامه خلافتی راستین بر پایه نبوت تبدیل شده است. این فکر بازتاب‌دهنده ضرورت نصرت مسلمانان ستمدیده در غزه و دیگر سرزمین‌ها و درمان مشکلاتی است که ریشه در دوری از نظام اسلام دارد و بیانگر نیاز امت برای بازگشت به وحدت است پس از آنکه حکام مزدور، ملت را به حسیض خواری و خفت کشاندند و ثروت‌هایش را غارت کردند و مسلمانان را در غزه و دارفور به کام گرسنگی و مرگ کشاندند. همه اینها اقتضا می‌کند که خلافت بازگردد و ظهور دوباره این فکر را تبیین می‌کند؛ فکری که از یک عقیده زنده و پویانده برخاسته و امتی را با خود همراه ساخته که الله سبحانه و تعالی درباره‌شان فرموده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ؛ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله سبحانه و تعالی ایمان دارید».

برگرفته از شماره ۵۵۷ جریده الرابیه